

خیلواکی



استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

جمعه ۱۸ مارچ ۲۰۲۰

ناتور رحمانی

بهار می آید!؟



بهار می آید....

آنگاه ما را به مهمانی بهار و جشن شگوفه ها می برند ، آنگاه ما تن های برهنه و سرما زده خود را بدست روز های آفتابی و نسیم خوشگوار بهاری می گزاریم تا با ملایمت و ناز موی های پریشان مانرا پریشانتر بسازد و بر پشت و پهلوئی داغدار ما هزار ها بوسه گرم بنشانند .

در آنزمان ما تا حد توان ریه ها را با تنفس هوای تازه و صاف بهار از لایه های دود تلخ و سینه سوز باروت ، بوی گوشت بدن سوخته انسان و روزگار پاک مینمائیم و وجود آلوده با بوی بد دوران را با عطر هزاران گل خشبوی خودرو شست و شو میدهیم، زیر آبخار باران میرویم و دلهای پُر از درد را با شنیدن سرود دریاچه های زلال از قید اندوه می رهانیم، قطرات شبنم را از قدح لاله ها مینوشیم، مست میکنیم تا فراموش کنیم که زمستان بر ما چگونه گزشت ... ما یک حصه جدا شده از آنهای دیگر استیم ، آنهایی که نه بهتر از ما، بل بدتر از ما جان و جهان شان زیر تازیانه مرگبار باد های تند، رگبار برف و سرمای زمستان در زیر آن خیمه های پاره پاره یا پرده های پلاستیکی در آن دشت های بی سراپای خدا خرد و خمیر گردید!؟

ما همان بخشی از پیکر اجتماع انسانی استیم که زیر گنبد دورنگ خدا با فاصله زمین تا آسمان از بندگان خوب اش، با داغ سینه و دود آه در فصل یخبندان و خشکی عاطفه شکم های گرسنه و تن های کرخت شده از سرما را گرم میسازیم!؟

ما از آوارگی های زیاد و دربدری های تحقیرآمیز در خاک خود، در کشور خود بستوه آمدیم، ما به هوای محبت و گرمای آشیانه، به امید دست یابی به آب و دانه و در فرار از جنگ های تباه کن و آشتی های خاینانه، در وطن که دوستش داریم به هر طرف سرگردان استیم !!

مگر با دریغ و درد که ما همانطور گرسنه، بی سرپناه، سرما خورده و غریب به دشت و دیار خود مانده ایم، شاید محبت مان به وطن یکطرفه بوده باشد، شاید وطن ما را دوست ندارد و یا ما برایش کمتر عزیز از بیگانه ها استیم، بیگانه هائی که بیشتر از خودی ها خود را مالک و اختیاردار این وطن میدانند !؟

ما میدانیم که دولتمرد ها ازین سرگردانی ها و توقع های ما دل خوشی ندارند، آخر کدام عاقل روزگار ترجیح میدهد بجای دیدن گل و بلبل، عیش و عشرت، یک مشت آدم فقیر، گرسنه، بیکار، مریض، ژولیده و آواره را ببیند، آنهم آدمهای را که خودشان به این روزگار انداخته اند .

ما میدانیم که بوی ناخوش وجود مان ( نسبت عدم دسترسی به آب گرم و حمام ) و بوی لباس های ژنده و ناشسته مان برای دماغ دولتمرد های دولت ساز که عطر گلستان صد ها کشور مختلف آنرا چاق نموده است مشمنز کننده می باشد .

ما میدانیم که فریاد دلخراش کودکان ما به دلیل زیادت گرسنگی و سرما خوردگی، خواب خوش نیمه روز و آرامش دنیای بهشتی فرعون های دوران را خراب نموده آنها را نسبت بما بیشتر بدبین و خشمناک میسازد، آخر ما چکار کنیم و چگونه باید خودمانرا از خط دید شما دولتمند های تاراجگر و چوکی باز های سیاسی دور بسازیم تا دگر نه از دیدن ما ناراحت شوید و نه از شنیدن آواز پُردرد ما جبین تان پُرآزنگ گردد ؟؟

موجودیت ما شبیه کلک ششم است، نازیبا و اضافی که ندیدن و قطع کردن آن هردو مشکل است، گرچه درین اواخر هواپیما های بمب افکن ناتو این مشکل را حل نموده و با بمبارد بیشتر ما بیگانه ها در چهار گوشه این خاک، خاطر دولتمرد ها را شاد میسازد، مگر بازهم، چه میشود کرد ما هم باید درین دنیای خدا زندگی کنیم، حالا به اجبار یا به رضا، باور کنید ما از اول اینگونه فقیر و غریب نبودیم، شما بنده های خوب خدا با قرار دادن ما به این وضع برای خود دنیا را کمایی کردید، و به ما ذریعه مولوی و ملا و طالب و چلی مزدور وابسته به سیستم استثماری خویش درس صبر و قناعت میدهد، تا منتظر رفاه ، عیش و آرامش بهشت یا دنیای دیگر باشیم ... و خود شما که با تیغ ستم و شهوت مکنت از پرنده هوا تا ماهی دریا را پوست می کشید همین دنیا را برای خود و اولاد

های نازنین تان بهشت میسازید، زیرا نیک میدانید که نقد بهتر از دل بستن به وعده نسبی است، پس ای دولتمرد های عزیز شما را بخدا بیشتر ازین بالای ما قهر نشوید .

بخدا ما نمی خواهیم باعث رنجش خاطر مبارک تان شویم و نه آرزو داریم از خود و بیگانه، خارجی و داخلی ما را بدین حالت درین دشت زیر خیمه های پاره پاره و پرده های پلاستیکی گرسنه، سرما زده و گدا ببینند، ما نمیخواهیم بگوئیم که بنام ما و فقر ما تجارت و معامله مینمائید، ما نمی گوئیم که شما از آن همه ملیونها دالر پول که بنام ما از سراسر دنیا میگیرید سرپناهی، نانی، لباسی برای ما بسازید .

ما نمی خواهیم سبب شرم خود و خجالت شما شویم، مگر چه میشود کرد که ما را همان عشق به وطن و الفت به خاک به این خاک سیه نشانده است، کاش مثل شما غمش را نداشتیم و یا زر، زور و زرنگی می داشتیم آنوقت وضع فرق میکرد ....

ما میدانیم که به اصطلاح ( دولت ) نمی تواند ما را از دست غضب زمستان سوزان و ستم سرما برهاند، یعنی ما را از بود و باش زیر خیمه ها درین دشت نجات داده به کدام جای دگر ببرد که چهار دیوار و یک سقف داشته باشد، درب و پنجره آن مهم نیست، مهم اینست که از یورش سرما در امان باشیم، به کدام کاغوش عسکری بدون عسکر، به کدام دیپوی بدون مواد، به کدام مکتب سوختانده شده، به کدام دانشگاه بدون دانش آموز ... ما هم چه خیال های بی جا و توقع های بیموردی ازین دولت بیچاره و مزدور داریم، دولتی که همه عمرش در جنگ های زرگری و سازش های زبوانه گذشت، درین سیستم همه با هم در جنگ اند، کابینه با پارلمان، پارلمان با قضا، قضا با عدلیه، عدلیه با امنیه، امنیه با مردم، و مردم با یکدیگر و ... .

به همین منوال با استقرار قانون جنگ در وطن و موجودیت هیزم افغانان درین تنور تباهی و شعله ور نگهداشتن آتش جنگ دگر ما را دست بجائی نمی رسد که چه، بل پای ما هم درین میانه خواهد شکست ، شبیه شکستن پای بز در جنگ دو میش .

بگزریم شکوه کردن سازنده نیست، باید با مشکلات زندگی مقابله نمود، « بلی آنهایی که آرام اند هر روز این توصیه را بما مینمایند، آنهایی که ما را با جهانی از مشکلات مواجه ساخته اند » ما باید از درد ها و غمهای زندگی نکته ها بیاموزیم، زیرا رنج و اندوه، درد و دریغ درین قرن نصیب ماست، ما میدانیم که کی ها این نصیب و تقدیر را برای ما رقم زده اند، آنهایی که پیوسته ما را چاپیده اند، شاه و شیخ و شحنه، آنهایی که بنام به اصطلاح ( انقلاب و جهاد ) ما را چپاول کرده و

به روز سیاه نشاندند، آنهایی که بگزریم برای گوش های ناشنوا و چشم های نابینا این همه داستان سرایی کردن و نمایش دادن چه فایده !

اینک بهار میرسد و ما به پیشواز روز های آفتابی و جهان زیبایی های طبیعت میرویم، وقتی همتای ما در سمت دگر این سرزمین بلا آفرین طفل چند ماهه اش را به دوهزار افغانی فروخت ما دانستیم که وی میخواهد با پول آن تخم حبوبات و غله بخرد، میخواهد به کویر نامردمی پاش بدهد تا در بهار همه برویند و سبز شوند، تا زمستان دگر را به قحطی و فاقگی نگذراند، تا مجبور نشود چوپه های دگرش را ارزان بفروشد .

ما هم زمین یخزده را با پنجال ها شخم زدیم و چوپه های کرخت و کبود شده از سرمای خود را در کنار دخمه های نمناک، سرد و تاریک زیر انبار برف گور نمودیم تا در بهار نهال بروید، درخت های پُرشگوفه و میوه دار، تا فصل سرمای دگر را چیزی برای خوردن داشته باشیم و از منت بنده های خوب خدا فارغ باشیم .

پس رک چهارساله همسایه طرف ما دیده چپک های پلاستیکی پاره شده اش را زیر زمین دفن نموده خود با پا های برهنه روی برف ها استاده شده با گریه و زاری از آن بالای بالا ها توقع نمود تا در بهار که از راه میرسد برایش بُته های پاپوش نو برویاند تا مجبور نباشد در زمستان دگر با چپک های پلاستیکی پاره روی برف و گِل و لای راه برود !؟

ما همه زیاد خوشحال استیم زیرا بهار می آید و ما را « دولتمرد های دولت اندوز و دولت ساز » به مهمانی عطر و گل و سبزه و آفتاب خواهند بُرد و توجه خواهند داشت تا دگر کسی از سرما تلف نشود ، بلی آنها ، دولتمردهای ما سرمایه های ما را با ما قسمت خواهند نمود تا از گرسنگی و سرما نابود نشویم.

